

صفحه‌ی از تاریخ

زنده‌نام سید حسن تقی‌زاده

مشروطیت

می‌زند:

ای اولاد رشید و غیور من! ای فرزندان کیخسرو و فریدون و اردشیر! ای نبیره‌های دارا و بهمن! ای اخلاف کاوه! ای ملت نادرشاه! چرا ایران با فغان و شیون پر شده؟
ای اعقاب رستم دستان! چرا خاک ایران و ملک کیان دست دیوان مانده؟ کجا هستند جوانان رشید نامور من؟ کجا ماندند پسران من؟ کجا جوان مردان و غیرتمندان این مرز و بوم؟
چرا این گلستان آسیا مأوای کرکس و بوم شد؟ دیروز بود که نسیم آزادی، ایران را گرفته و ریاحین حریت دمیده بود. چه شد که تعفن اسارت و گند زندان ازین گلشن بلند گشت؟
آه، ای پسران دلاور با ناموس من! چرا دختران من دست قولدورهای قراجه داغی افتاده؟!؟
فعلی‌الایران و الاسلام فلیبک‌البکون و لیندب‌النابدون.
نسیم صبا «تبریز» بعد خرابها

تمنیت لوکانت تمر علی قبری
بلی، امروز از ردالت و دنائت پادشاه خائن بی‌دین، عصمت ما، عفت همشیره‌ها، ناموس مادران و زنان و خواهران ما دست رحیم‌خان بی‌دین چلبیانلو و سواران وحشی او سپرده شده که روز روشن داخل حمام زنان شده، و زن‌های مسلمان را لخت و عریان بیرون ریخته، دست بی‌عصمتی بدان‌ها دراز می‌کنند. امروز جان و مال و ناموس سکنه و صاحبان این خاک مقدس که اسمش ایران و بازمانده‌ی کیان و ساسانیان است، دست یک پادشاه بی‌ناموس بی‌شرف بی‌دین بی‌وجدان بی‌عصمت بی‌رحم بی‌حس بی‌مروت بی‌همه چیز غدار جلائی مانده که یزیدبن معاویه پیش او یک ملائکه و ابن زیاد از سیئاتش رحمت می‌برد. نیرو و آتیلا بر جانش رحمت‌خوان، چنگیز و بخت‌النصر و فرعون و تیمور بر او لعنت می‌کنند.

پادشاه طاغی که قسم خود را شکسته و مجلس ملی و مسجد خدا و اولین معبد پایتخت شیعه را به توپ بسته. اولین کتاب‌خانه‌ی اسلامی ایران را غارت کرده و قرآن‌ها را سوزانیده. مرکز ملت را خراب و ملت ایران را توهین و تحقیر نموده. به وطن خود خیانت ورزیده. اصول قوانین اساسی را برهم زده. آن کتاب مقدس را زیر و زبر کرده. اصل ۵۱ آن را رعایت نکرده و به پدرش عاق شده. و به مقتضای قسمی که در آن است، عمل ننموده. پشت قرآن را مهر کرده که اگر قانون را نقض کند، مسؤول بوده، یعنی از سلطنت ایران خلع شود و باز نقض قسم کرده. علما و مجتهدین اسلام را زنجیر کرده، دنده شکسته، ریسمان به گردن انداخته، پشت اسب‌های قزاق‌ها دوانیده، ریش کنده، حبس و تبعید و زنجیر کرده. و کلاء و ناطقین و روزنامه‌نگاران را که زبان ملت و حافظ حقوق مملکت‌اند، کشته، دار زده، پاره‌پاره کرده، بی‌غسل و کفن به خندق انداخته، و ملت را توهین

□ زنده یاد حبیب یغمایی در معرفی این نامه نوشته است:

«این نامه را به تاریخ غره‌ی شعبان؟ (در استبداد صغیر) آقای تقی‌زاده به‌اسلامبول فرستاده است. مخاطب معلوم نیست. اصل نامه در نه صفحه به‌قطع کوچک معمولی است و در کتاب‌خانه‌ی آقای حسین ثقفی اعزاز، نویسنده و مترجم مشهور، محفوظ است. آقای ثقفی اعزاز آثار و اسنادی تاریخی و ارجمند دارند که به‌تدریج در مجله‌ی یغما به‌چاپ خواهد رسید. چاپ این نامه بی‌اطلاع و اجازت جناب تقی‌زاده است.»
اینک متن نامه:

غره‌ی شعبان. عرض می‌شود. بعد از تقدیم سلام خالصانه و عرض ارادت غایبانه، زحمت‌افزای حضور مبارک عالی می‌دارد که بنا بر خبری که از دوستان خودم جنابان آقا میرزا ابراهیم قمی و آقا جمال قمی به این جانب رسیده، ایرانیان ساکن اسلامبول غیرت و جوان‌مردی به خرج داده و برای شهر بدبخت ایران که برای حریت و آزادی عموم ایران جهاد و جان‌نثاری می‌کند، یعنی تبریز، اعانه جمع کرده و مخصوصاً خود حضرت مستطاب عالی در این باب جد لایق و بذل مساعی مشکور فرموده‌اند.

بلی، واقعاً امروز در عالم، ثوابی، عمل خیری، بالاتر و بزرگ‌تر و افضل از رساندن امداد به آن آخرین امیدگاه حریت ایران، به آن کلید نجات وطن، به آن شهر محصور اسلام، به آن بقعه‌ی مظلوم، به آن فرزندان رشید بی‌کس وطن، به آن اولاد خلف ایران نیست. امروز امید و دل‌گرمی بیست کرور ایرانی به آخرین حملات جان‌سپارانه و حرکات مذبح آن قلعه‌ی یگانه‌ی حریت است. امروز امداد و معاونت و هر نوع کمک و هر قسم یآوری به آن جهاد حریت که زیر بیرق افضل‌المهاجرین و الانصار جناب ستارخان جاری است، در حکم امداد به اردوی مظلوم حسین‌بن علی (ع) است.

کجا هستند گویندگان یالیتنا کنا معک؟ امروز روز مردانگی است، روز فتوت و جوان‌مردی است. دین اسلام، ناموس وطن، استقلال ملی، آزادی ایران، سعادت ملت، استقلال مملکت، عزت، اخلاق، نجابت، شرافت، آبرو، غیرت، عصمت و عفت دختران و پسران مسلمانان، حیات اسلام در شرف انقراض و اضمحلال است و در معرض فنا و زوال.

امروز صیحه‌ی استغاثه‌ی زنان تبریز روح مطهر حضرت ختمی مرتبت (ص) را به ضجه و ناله درآورده. فریاد الجوع اطفال آذربایجان، رنگ پژمرده و افسرده، چهره‌ی گلگون زرد شده، ابدان لاغر لخت و عور و استخوان‌های باریک شده‌ی نونهالان و نورچشمان تبریز که امید پدران و مردان آینده هستند، دل هر بی‌رحم بی‌دین را - غیر از علمای ملعون تبریز - به درد آورده، روان نیاکان را معذب نموده. روح ایران از قفس اسارت به ناله‌ی که دل هر شقی را منقلب می‌کند، نعره

